

## دو نجات یافته

اگرچه مرد دوم هنوز هیچ چیز نداشت .

سرانجام مرد اول از خدا طلب یک کشتی نمود تا او و همسرش آن جزیره را ترک کنند. صبح روز بعد مرد یک کشتی که در سمت او در کناره جزیره لنگر انداخته بود را یافت . مرد با همسرش سوار کشتی شد و تصمیم گرفت مرد دوم را در جزیره ترک کند.

او فکر کرد که مرد دیگر شایسته دریافت نعمتهای الهی نیست . از آنجاییکه هیچ کدام از درخواستهای او از پروردگار پاسخ داده نشده بود. هنگامی که کشتی آماده ترک جزیره بود مرد اول صدایی غرش وار از آسمانها شنید: «چرا همراه خود را در جزیره ترک می کنی؟»

مرد اول پاسخ داد: «نعمتها تنها برای خودم هست چون که من تنها کسی بودم که برای آنها دعا و طلب کردم دعاهای او مستجاب نشد و سزاوار هیچ کدام نیست»

آن صدا مرد را سرزنش کرد: «تو اشتباه می کنی او تنها کسی بود که من دعاهایش را مستجاب کردم وگرنه تو هیچکدام از نعمتهای مرا دریافت نمی کردی»

مرد از آن صدا پرسید: «به من بگو که او چه دعایی کرد که من باید بدهکارش باشم»

«او دعا کرد که همه دعاهای تو مستجاب شود»

ما هممون می دونیم که نعمتهای ما تنها میوه هایی نیست که برایش دعا می کنیم . بلکه آنها دعاهای دیگران هستند برای ما .

یک کشتی در یک سفر دریایی در میان طوفان در دریا شکست و غرق شد و تنها دو مرد توانستند نجات یابند و به جزیره کوچکی شنا کنند.

دو نجات یافته نمی دانستند چه کاری باید کنند اما هر دو موافق بودند که چاره ای جز دعا کردن ندارند. به هر حال برای اینکه بفهمند که کدام یک از آنها نزد خدا محبوبترند و دعای کدام یک مستجاب می شود آنها تصمیم گرفتند تا آن سرزمین را به دو قسمت تقسیم کنند و هر کدام در یک بخش درست در خلاف یکدیگر زندگی کنند. نخستین چیزی که آنها از خدا خواستند غذا بود.

صبح روز بعد مرد اول میوه ای را که بر روی درختی روپیده بود در آن قسمتی که او اقامت می کرد دید و مرد می توانست اونو بخوره . اما سرزمین مرد دوم زمین لم بزرع بود.

هفته بعد مرد اول تنها بود و تصمیم گرفت که از خدا طلب یک همسر کند. روز بعد کشتی دیگری شکست و غرق شد و تنها نجات یافته آن یک زن بود که به بخشی که آن مرد قرار داشت شنا کرد. در سمت دیگر مرد دوم هیچ چیز نداشت . به زودی مرد اول از خداوند طلب خانه، لباس و غذا بیشتری نمود. در روز بعد مثل اینکه جادو شده باشه همه چیزهایی که خواسته بود به او داده شد.